

چون علی بن ابی طالب را یافت که از همان آغاز رسالت پیامبر اسلام همپای رسول الله شاهد وحی آسمانی بوده است: «قل کنی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب». رعد / ۴۳ این گواه صادق تجلیات وحی قرآنی برای ماگفتنی‌های بسیار دارد.

شما موقعیت مرا از نظر خویشاوندی و قرابت و مقام و منزلت نسبت به رسول خدا ﷺ می‌دانید. او مرا در دامن خویش پرورد ... من همچون سایه به دنبال او بودم و او هر روز نکته‌ای تازه از اخلاق پسندیده را بر من آشکار می‌ساخت و مرا می‌خواند که به او اقتدا کنم. او پاره‌ای از سال را در کوه حرا به عبادت می‌پرداخت، تنها من شاهد او بودم و کسی جز من او را نمی‌دید. در آن روز غیر از خانه رسول خدا ﷺ خانه‌ای به نور اسلام روشن نیافته بود و غیر از پیامبر و خدیجه، من سومین مسلمان بودم که نور وحی و رسالت را می‌دیدم و شمیم نبوت را استشمام می‌کردم. هنگام فرود وحی بر پیامبر ﷺ صدای ناله‌ی شیطان را شنیدم! از رسول خدا پرسیدم: این ناله چیست؟ فرمود: این بانگ شیطان است که از پرستش خود نومید گشته. تو آن چه را که من می‌شنوم: می‌شنوی و آن چه را که من می‌بینم می‌بینی! جز آن که تو پیامبر نیستی؛ بلکه وزیر و مشاور من هستی و بر راه نیک قرار داری...» (۲)

همین‌طور در سخن دیگری امام نسبت خود را با پیامبر و آموزه‌های غیبی آن گرامی چنین بیان می‌دارد: «اما من هر روز یک نوبت و هر شب یک مرتبه بر پیغمبر وارد می‌شدم با من خلوت می‌کرد و در هر موضوعی محرم رازش بودم و چیزی از من پوشیده نداشت. اصحاب پیغمبر می‌دانند که جز من با هیچ‌کس چنین رفتاری نمی‌کرد. بسا بود که در خانه خود بودم و پیغمبر ﷺ نزد می‌آمد و این همنشینی بیشتر در خانه من واقع می‌شد و آن هنگام که در بعضی از منازل آن حضرت وارد می‌شدم، زنان خود را بیرون می‌کرد و تنها با من بود و چون به منزل من می‌آمد فاطمه و هیچ‌یک از پسرانم را بیرون نمی‌کرد، چون از او می‌پرسیدم جواب می‌داد و چون پرسش تمام می‌شد و خاموش می‌شدم او شروع می‌فرمود. هیچ آیه‌ای از قرآن بر رسول خدا ﷺ نازل نشد جز این که برای من خواند و من به خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من آموخت و از خدا خواست که فهم و حفظ آن را به من عطا فرماید، و از زمانی که آن دعا را درباره من کرد هیچ آیه‌ای از قرآن و هیچ علمی را که املاء فرمود و من نوشتم فراموش نکردم و آن چه را که تعلیم فرمود از حلال و حرام و امر و نهی، گذشته و آینده و کتابی که بر هر پیغمبر پیش از او نازل شده بود از طاعت و عصیان به من تعلیم فرمود و من حفظش کردم و حتی یک حرف آن را فراموش نکردم، سپس دست خویش را بر سینه‌ام گذاشت و از خدا خواست قلب مرا از علم و فهم و حکم و نور پر کند.» (۳)

در این مقاله کوشش شده تا مسئله وحی که از پایه‌های اساسی آیین توحیدی است از زبان پیشوای موحدان، علی بن ابی طالب رضی الله عنه شرح و بازگفته شود.

محمدباقر سعیدی روشن

جستاره

قوام نبوت و بعثت انبیا وحی و ارتباط غیبی خدا با انسان‌های برگزیده‌ای است که پیام آور هدایت الهی بر بشریت‌اند. وحی در صحنه عالم طبیعت چهره می‌گشاید، اما خود، پدیده‌ای فرا طبیعی و به دور از دسترس نامحرمات است و تنها جان ملکوتی پیام‌گیران الهی در کانون بارش آن آبشار صفا بخش قرار می‌گیرد. راز چگونگی آن اتصال حضوری و ارتباط روحانی بر غیر وحی آوران پوشیده است. اما ره آورد آن حضور تکرارناپذیر بعثت پیامبر در سوق آدمیان به سوی تعالی وجودی است. نهضت‌های اصلاحی پیامبران یک حقیقت تاریخی است که آثار ژرف فرهنگی و معنوی آن را نمی‌توان در جای جای تاریخ حیات بشر نادیده انگاشت. انسان‌های معمولی گرچه به طور مستقیم و بی واسطه نمی‌توانند مخاطب و گیرنده وحی آفریدگار باشند، لکن تناسب و هم‌آوایی پیام آن با کدمان صادق الهی با جان و فطرت درونی و خرد انسانی باعث آن است که او هرگز خود را بی‌نیاز از چراغ وحی نبیند.

تحلیل و تفسیر ماهیت وحی و چگونگی آگاهی، یابی پیامبران، برای ما غایبان از صحنه‌های حضور ربانی امری نامقدور است؛ اما آثار وحی محمدی ﷺ یعنی قرآن، بر بلندای تاریخ بشر با حضور مدلل و بانگ رسا همواره از همگان می‌خواهد که در آن بیندیشند و اگر در الهی بودن آن تردیدی داشته آن را پدیده‌ای انسان ساخته می‌پندارند، به حکم این که خود نیز انسان‌اند، - به معنای عام - همه توان و نیروهای خود را در کار اندازند و مانند آن را بسازند، اگر درماندند مطمئن باشند که این کتاب پرتوی از علم الهی و رهاورد وحی پروردگار به محمد ﷺ است. (۱) از سوی دیگر با خرسندی می‌توان در تاریخ ظهور وحی قرآنی شخصیتی

کلمه وحی و مشتقات آن در لغت دارای معانی مختلف و کاربردهای متنوعی همچون: «اشاره»، «الهام و در دل افکندن»، «نوشتن»، «رسالت و پیام»، «تفهیم و القای پنهانی» و... می باشد.

واژه یاد شده خواه مصدر وحی، یحی، و حیاً یا اسم مصدر از اُحی، یوحی، ایحاء شمرده شود؛ هر دو به یک معنا می باشد و جامع تمام معانی و کاربردهای کلمه وحی همان «تفهیم و القای سریع و پنهانی» است. این معنای مشترک در تمام مصادیق و کاربردها صدق می کند، خواه القای امر تکوینی بر جمادات باشد و یا القای امر غریزی بر حیوانات؛ تفهیم خطورات فطری و قلبی بر انسان های معمولی باشد، یا تفهیم پیام شریعت بر انبیاء؛ خواه با اشاره باشد یا نوشتار سری؛ در تمام این موارد به نحوی آن خصوصیت تفهیم و القای سری و سریع نهفته است.

ابن فارس می نویسد: و، ح، ی، اصل یدل علی القاء علم فی اخفاء. فالوحی: الاشارة. والوحی: الكتابة و الرسالة، و کل ما ألقیته الی غیرک حتی علمه فهو وحیٌ کیف کان. و کل ما فی باب الوحی فراجع الی هذا الاصل. (۴)

واژدهی وحی در قرآن

کلمه وحی و مشتقات آن بیش از هفتاد بار در قرآن آمده است که غالباً درباره ارتباط ویژه خداوند با پیامبران در زمینه فرستادن پیام هدایت تشریحی است. لیکن مواردی چند از استعمال این عنوان در قرآن نشانگر آن است که لغت یاد شده در قرآن، چه از لحاظ گیرنده و مقصد آن و چه از لحاظ فرستنده و مبدأ آن دارای گستره وسیعی است؛ هر چند در تمام موارد استعمال، مفهوم کلی «تفهیم خصوصی و پنهانی» به صورت مشترک معنوی و مقول به تشکیک در مورد پدیده وحی ملحوظ شده است:

۱. رابطه بی واسطه خدا با پیامبر: قرآن کریم شیوه های گوناگون ارتباط خدا با پیامبران را گزارش می کند، واژه وحی در یک معنای اخص به کار رفته است که عبارت است از ارتباط بدون واسطه خدا با پیامبر: «ما کان لبشرٍ أن یشیر الیه الا وحیاً او من وراء حجاب أو یرسل رسولاً...؛ شوری / ۵۱

«هیچ انسانی را نرسد که خدا با او سخن گوید جز از راه وحی (تفهیم بی واسطه و مستقیم) یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده ای بفرستد...»

۲. وحی تشریحی و ارتباط ویژه خدا با پیامبران: بیشتر موارد کاربرد کلمه وحی و اشتقاق آن در قرآن در این معنا است و هر گاه واژه وحی به صورت مطلق و خالی از قرینه بیان شود، مقصود همان وحی مخصوص نبوی و پیام

رسانی ویژه انبیا است: «و كذلك نوحی الیک و الی الذین من قبلک الله العزیز الحکیم» شوری / ۳

۳. وحی تسدیدی: خداوند متعال درباره پیشوایان خدایی می فرماید: «و جعلناهم ائمة یمهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و...» انبیا / ۷۳

به بیان مفسران این وحی توفیق افعال نیک و راهیابی به کمال مطلوب است که از آن تعبیر به وحی تسدیدی و تأییدی می شود، و امامان معصوم علیهم السلام نیز از آن موهبت الهی بهره مندند، لیکن وحی تشریحی مخصوص پیامبران صاحب شریعت است. (۵)

۴. اشاره: در سوره مریم آیه ۱۰-۱۱، جریان بشارت یافتن زکریا به داشتن فرزند را یاد آور می شود و وظیفه سکوت او را بیان می نماید و گزارش می دهد که وی با اشاره مقصود خویش را فهماند و از این اشاره با عنوان وحی نام برده است: «قال آیتک الا تکلم الناس ثلاثة ايام فخرج علی قومه من المحراب فاوحی الیهم ان سیحوا بکرة و عشیاً».

۵. الهام: در سوره قصص آیه ۷ در باره مادر حضرت موسی علیه السلام چنین آمده است:

«و اوحینا الی ام موسی ان ارضیه فاذا خفت علیہ فألقیه فی الیم و لا تخافی و لا تحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین».

با توجه به این که آن بانوی پرهیزکار، پیامبر نبوده است، وحی در این آیه به معنای الهام و خطور در دل است که به صورت تفهیم پنهانی القا شده است. (۶)

وحی مطرح در مورد حواریون حضرت عیسی علیه السلام نیز به همین معنا است: «اذا اوحیت الی الحوارین ان آمنوا بی و برسولی...» مائده / ۱۱۰

از سیاق آیه مستفاد می گردد که ایشان پیامبر نبودند بلکه می بایست به رسالت عیسی علیه السلام رسول الهی عصر، ایمان راستین و حقیقی بیاورند؛ و دلیل خارجی ویژه ای که نبوت آن ها را اثبات کند نیز وجود ندارد. بنابر این وحی به آنان عبارت از الهام و القای در قلب است. (۷)

همین طور در برخی آیات از خطورات شیطانی بر دل انسان ها تعبیر به وحی رفته است: «ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم» انعام / ۱۲۱

در این آیه و آیه ۱۱۲ سوره انعام، مبدأ وحی غیر از خداست، و علت کاربرد کلمه وحی، پنهان بودن این گونه القاء است. (۸)

۶. تدبیر غریزی حیوان. در سوره نحل آیه ۶۸-۶۷ در مورد کار زنبور عسل تعبیر وحی آورده شده است:

«و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتاً و من

الشجر و مما يعرشون ثم كل من كل الثمرات فاسلكي سبل ربك ذللاً؛ همان غریزه‌ای که در وجود این حیوان کوچک و کم مصرف ولی پُر کار تعبیه شده است تا بدون هیچ آموزشی در جای مناسب خانه شگفت‌انگیز خویش را بر پا کند و یک زندگی دسته جمعی پر از نظم و وظیفه‌شناسی را به شیوه‌ای بدیع اداره نماید و از شهد گل‌ها عسل مصفا تحویل دهد؛ همه به تفهیم خاص الهی است که در ذات این حیوان سرشته شده است. از آن جا که این القای غریزی سوعی از پیام رسانی پنهانی از سوی خداوند است، عنوان وحی بر آن اطلاق شده است.

۷. تقدیر نظام آفرینش: در سوره فصلت آیات ۹-۱۲ پس از اشاره به آفرینش آسمان‌ها و زمین و توحید در خالقیت و ربوبیت و تفکیک‌ناپذیری آن‌ها از همدیگر می‌فرماید: «و أوحى في كل ساءٍ أمرها و زيناً السماء الدنيا بمصابيح و حفظاً ذلك تقدیر العزيز و العليم».

ایجاد قانون‌مندی در تمام جهان آفرینش - که آسمان‌ها و زمین در قرآن اشاره به آن است - که هر یک تا زمان معین و مقرر نقش ویژه‌ای را ایفا کند، از طریق آفریدگار عالم در سرشت هستی آن‌ها نهاده (تفهیم) شده است؛ و در استعاره لفظ وحی برای چنین تقدیر و تدبیری همین مقدار مناسب کافی است.

همان‌طور که ملاحظه شد، کلمه وحی چه در معنای لغوی خود - تفهیم سریع و نهانی - و چه در کاربردهای قرآنی، اختصاص به وحی تشریحی و ارتباط پیام رسانی ویژه خداوند به پیامبران ندارد؛ گرچه معنای اصطلاحی رایج و غالب آن همین است. از آن جا که تعلیم و معارف الهی بر پیغمبران به صورت مفاهمه خصوصی و سری انجام یافته، این واژه در آن به کار رفته است؛ به عبارت دیگر، می‌توان گفت استعمال قرآنی وحی چیزی مساوق با هدایت است شامل هدایت عام و تکوینی الهی نسبت به موجودات است؛ و هدایت خاص و تشریحی که ویژه انسان می‌باشد. از آن‌چه گفته شد معلوم گردید که اطلاق واژه وحی بر الهامات درونی، مکاشفات قدیسان و بلکه هر نوع خطورات قلبی نباید منشأ این مغالطه شود که: پس وحی امری همگانی است و راه آن برای همه و همیشه باز است؛ زیرا وحی مورد گفت و گو در علم کلام و ادیان توحیدی، مفهوم اخص آن است که مختص به افراد ویژه‌ای است.

انتساب به خدا، هویت وحی تشریحی

در وحی الهی به انبیا اساس و پایه وحی قدرت و علم بی‌کران خدای جهان است که محیط بر عالم و آدم است. در

این نگرش پیامبر به عنوان یک نیروی بسیار برجسته و مستعد است که از سویی یک شخصیت انسانی متعارف همانند همه انسان‌ها دارد و از دیگر سوی یک شخصیت برگزیده از جانب خداوند. او به عنوان یک انسان از خود هیچ ندارد و بر خود بی‌خبری‌ها می‌بندد و برای خود هیچ گونه امتیازی بر دیگران قائل نیست.

اما آن جنبه انتساب و حیانی او به خدا هویتی دیگر به وی می‌بخشد که حامل روشنگری و هدایت انسان‌ها است: قالت رسلهم ان نحن الا بشر مثلكم و لكن الله يمنّ علی من يشاء من عباده» ابراهیم / ۱۱

«قل لا املك لنفسي نفعا و لا ضراً الا ماشاء الله و لو كنت اعلم الغيب لاستكثرت من الخير و ما مستقّ السوء ان انا الا نذير و بشير لقوم يؤمنون» اعراف / ۱۱۸

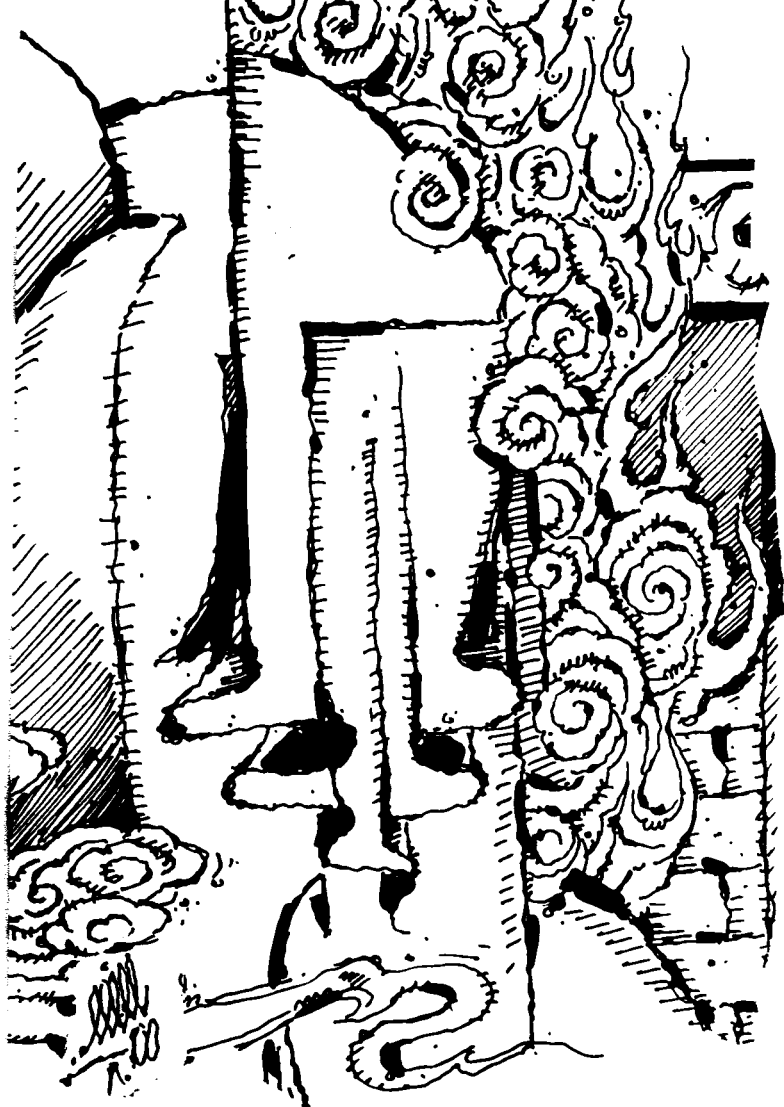
با این وصف نگاه‌های مشبته و غبارآلودی وجود دارد که با پندارهای گوناگون، منشأ غیبی و قدرت بیکران بیرونی وحی آفرین را نادیده می‌گیرد و کوشش دارد تا پدیده وحی را امری طبیعی و انسانی به شمار آورد نه الهی و متافیزیکی. این دیدگاه گاه با زبان دانش جدید روان‌شناسی و علوم اجتماعی نبوت و معرفت و حیانی را تبلور شخصیت باطنی و یا نبوغ اجتماعی می‌نامد.

گاه آن را در قلمرو «مکاشفات و تجارب درونی» تحلیل می‌نماید که قلمرو آن به اندازه شخص و مناسبات اجتماعی وی برایش ظهور یافته و استمرار این تجارب نیز توسط دیگران صورت خواهد گرفت. و همین نگرش در مورد وحی گاهی دیگر با نام عقلانیت، علم‌گرایی جدید، روش نقد تاریخی، اسطوره‌زدایی و نام‌های دیگر ظاهر می‌شود و از این طریق نیز خواسته یا ناخواسته می‌کوشد تا وحی را دست پرورد، انسان و محصولی طبیعی و عصری جلوه دهد.

دشواری‌های مبنایی

همان‌طور که ملاحظه می‌شود این نگره تمام تلاشش بر این اساس است که وحی را از عرش به فرش و از آسمان به زمین آورد. این بینش نمی‌تواند به وحی را به عنوان یک پیام غیبی از ملکوت به ملک تصور کند. این گفته‌ها به وضوح نشان می‌دهد که بن‌مایه این برداشت‌ها تصویر دین به عنوان یک امر شخصی و منززل از وحی بیرونی است. اما این رهیافت در هاله تیره‌ای از پیچش‌های لفظی می‌کوشد تا چنین وانمود سازد که بر همان باوری است که عموم مسلمانان درست اندیش معتقدند!

کالبد شکافی این نگره دئیستی نشان می‌دهد که در آن،



سنت‌های دینی به عنوان یک پدیده صرف تاریخی نگریسته می‌شد که حاصل تجربه‌ها و مواجید شخصی انسان‌هایی است که واجد آن احساس‌های قدسی شده‌اند؛ و دیگران نیز مانند آنان می‌توانند مشابه تجربه‌های آنان را در خود بیافرینند. بن مایه این تحلیل جایگزین کردن امانیزم و انسان محوری به جای خدا محوری است و هر گونه نقشی برای خدا مورد خدشه واقع شده؛ بلکه مطابق تصریح برخی نویسندگان آن اساساً وجود عینی و متشخص خدا نیز مورد تردید است. مشکل هستی‌شناختی این نگره مجال باور به خدای عینی غیبی را می‌گیرد هم چنان‌که رویکرد معرفت‌شناختی این نظریه با جایگزین کردن عقلانیت تجربی به جای عقل برهانی، زمینه‌راهیابی به هر گونه حقیقت قطعی را بر صاحبانش می‌بندد. با این وصف، نگرشی که اعتقاد به خدای متشخص را به استناد «سخن فویر باخ» منشأ از خود بیگانگی انسان بدانند؛ جای شگفتی نیست که وحی را تراوش خویشتن خویش انسان یا محصولی فرهنگی و عصر و متعلق به فرهنگ سنتی به شمار آورد.^(۹)

هستی‌شناسی و امکان وحی

اکنون مجال آن است تا تحلیل کنیم که چگونه می‌توان تصدیق کرد که واقعاً برخی از انسان‌ها با جهان غیب ارتباط داشته و برخوردار از شعوری ویژه‌اند که دور از دسترس دیگران است؟ و اگر این موضوع محال نیست چرا معمولاً معاصران وحی‌گیران دعوی آنان را نمی‌پذیرفتند و سخنانشان را به دیده ناباوری و استهزار می‌نگریستند؟ و بالاخره آیا وحی پدیده شدنی و قابل تحقق است و پذیرش آن مستلزم نفی قوانین علی - معلولی عالم نبوده و از نظر عقل و علم قابل توجیه است؟

در پاسخ باید توجه کرد که پذیرش وحی به عنوان یک امر خارق العاده نه ملازم با «محال ذاتی» است؛ یعنی فرضی که در ذات خود مشتمل بر تناقض است مثل فرض کوهی که در عین کوه بودن، ذره باشد. معنای این فرض آن است که کوه در عین کوه بودن، کوه نباشد (اجتماع نقیضین = هستی و نیستی) و نه مستلزم «محال وقوعی» است. یعنی فرضی که خود مشتمل بر تناقض نیست، بلکه وقوع آن مستلزم تناقض است؛ مثل فرض معلولی که در عین معلول بودن بدون علت باشد، یعنی لازمه‌اش آن است که معلول، در عین معلول بودن، معلول نباشد که آن نیز «محال غیری» و ناشدنی است. البته تحقق وحی به عنوان یک پدیده خارق عادت به حسب عرف و عادت محال به شمار می‌آید یعنی محال عادی است، این نوع محال مسامحتاً محال نامیده

می‌شود در حالی که از نظر عقلی محال نیست. بنابراین روشن می‌شود هیچ گونه دلیل علمی و عقلی وجود ندارد که امکان وحی را نفی نماید، نهایت آن است که علوم بشری در چارچوب قوانین خود تاکنون نتوانسته حقیقت وحی را تبیین کند. از آن سو تاریخ حیات و تمدن بشر به روشنی گواهی می‌دهد که در برهه‌های گوناگون زندگی انسان مردانی بزرگ برخاسته‌اند و پیش‌هایی وسیع از گذشته و آینده عالم و آدم، و آیین و راه و رسمی ارزشمند را عرضه کرده‌اند. این پیام متعالی که همگان را به رشد و کمال مادی و معنوی فرا می‌خواند و تأثیر همه جانبه و پا بر جای خویش را در ابعاد گوناگون زندگی انسان باقی گذاشته تنها بیانگر ارتباط ویژه آن‌ها با جهان غیب الهی است و هیچ گونه تفسیر دیگری را بر نمی‌تابد. البته چگونگی ارتباط آنان با عالم علوی و غیب برای ما ناشناخته است، هم چنان‌که بسیاری از رازهای جهان مادی و حیات موجودات دانی برای دانشمندان و متعمقان علوم مجهول است، لیکن این جهل هرگز نمی‌تواند منشأ انکار آن حقایق شود. تجربی‌ترین علوم هنوز در خود مسئله اتم و الکترون و کرانه‌های لایتناهی فضای کیهانی صدها پرسش بی پاسخ دارد.

عوامل ستیز با وحی

ستیز با وحی و تردید افکنی در آن نه از سر علم و عقل، بلکه ناشی از علل و عوامل گوناگونی است که به دو مورد از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف - مبانی معرفت شناختی و جهان شناختی مادی: کسانی که تفسیری مادی و الحادی از جهان ارائه می‌نمودند و عالم را منحصر در طبیعت بی هدف و زوال‌پذیر می‌انگارند و نسبت به مبدأ عالم و مقام آفرینش و ربوبیت خداوند التفات نداشتند، نبوت و وحی را نیز به دیده تردید می‌نگرند. قرآن در ریشه یابی این موضوع می‌گوید آنان که منکر وحی و رسالت‌اند و می‌گویند خداوند هیچ چیزی را بر بشر نازل نکرده است، خدا را به درستی نشناخته‌اند. اگر این‌ها شناختی کامل نسبت به هستی داشتند می‌فهمیدند که آفریدگار آگاه، مدبّر و اداره‌کننده تمام آفریدگان و تأمین‌کننده تمام نیازهای ایشان است و از لوازم تدبیر و به مقصد رساندن انسان وحی و شریعت است:

«و ما قدروالله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من

شیء» انعام / ۹۱

امیر مؤمنان علیه السلام در تصحیح بینش مردم در مورد خدا و فعل او فرمود: خدایی که خود با حواس درک نمی‌شود و با مردم مقایسه نمی‌گردد (وحی او به انبیا نیز چنین است) او با موسی علیه السلام تکلم کرد و نشانه‌های بزرگ خود را به او نمایاند، اما بدون در کار انداختن دست‌افزار اندام و جنبانیدن لب و گشودن و بستن کام. (۱۰)

ب - گرایش‌ها و منش‌های مادی: منشأ دیگری که در انکار وحی و انکار رسالت انبیا به ویژه «نبوت خاصه» تأثیر داشته، استکبار و هواپرستی بوده است. آنان که چشم و گوش و جسم و جانشان فقط مظاهر طبیعت را می‌دید و بس؛ پای بندی و دل‌بستگی به طبیعت آن سان در روانشان ریشه نهاده بود که همه حقایق را در پرتو این معیار ارزیابی می‌کردند و می‌گفتند اگر بناست خدا پیامبری داشته باشد باید او را از میان ثروتمندان برگزیند!

«و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجلٍ من القریتین عظیم‌هم

یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم» زخرف / ۳۱-۳۲

حضرت امیر علیه السلام وضعیت اسف‌انگیز این جاهلیت را چنین ترسیم می‌نماید: «ابتغته والناس یضربون فی عمره و یوحون فی حیره. قد قادتهم أزمّة الحین و استقلّت علی افئدتهم الرّین» (۱۱) خداوند هنگامی پیامبر را مبعوث نمود که مردم در گرداب جهالت و گناه فرو رفته بودند و در حیرت و سرگردانی به سر می‌بردند. لجام هلاکت آنان را می‌کشید و

پرده‌های گمراهی چهره‌ی عقل آنان را پوشیده و بر جان و دلشان قفل آویخته بود.

ممکن است گفته شود پذیرش وحی و تجلی نوعی معرفت برای برخی انسان‌ها که خارج از قلمرو فرمول‌های معین آگاهی‌های تجربی، فلسفی، عرفانی، و بدون اکتساب و تلاش انسان، بر خلاف سنت جاری جهان هستی و نظام علی معلولی حاکم بر عالم است.

پاسخ آن است که قانون علیت یک سنت عقلی فراگیر و استثناپذیر است، لکن مفاد این قانون مصادیق و نمودهای گوناگون علت و معلول را به ما معرفی نمی‌کند. دانش انسانی نسبت به مظاهر خاص اسباب و مسببات مادی نیز بسیار محدود و به تدریج رو به رشد و تکامل است، اما تأثیر علل و اسباب غیر مادی و طبیعی در پدیده‌های جهان طبیعی، در قلمرو مشاهدات و آزمون‌های علوم تجربی راه نیافته و به حساب نیامده است؛ لیکن هیچ‌گونه دلیل علمی بر نفی آن نیز وجود ندارد، افزون بر آن که دلیل عقلی بر اثبات آن قائم است.

فلسفه ضرورت وحی تشریحی

پس از آن که معلوم شد یک سنخ آگاهی‌یابی پیش روی بشر قرار دارد که تنها گروه خاصی از آن طریق با جهان غیب اتصال داشته حقایقی را به ارمغان می‌آورند و خداوند تنها آنان را وسیله ارتباط میان خود و بندگانش قرار داده است. ممکن است این پرسش در ذهن برخی راه یابد که حکمت این کار چیست؟ چه ضرورتی ایجاب می‌کرده است که آفریدگار حکیم جامه نبوت را بر اندام برخی از انسان‌ها بیوشاند و ارتباطی ویژه به نام وحی را پدید آورد؟ آیا ابزارهای گوناگون شناخت که در وجود فرد انسان‌ها قرار داده است برای هدف یابی و پیمودن درست راه و هدف زندگی کافی نیست و ضرورت ایجاب می‌نماید که شیوه خاصی از تعلیم و مداخله الهی در سرنوشت انسان به وجود آید؟ این پرسشی است که از دیرباز تا به امروز همواره در ذهن اندیشمندان به ویژه آنان که می‌کوشیده‌اند عقل را جایگزین وحی به حساب آورند و روابط گوناگون زندگی انسان را با تدبیر اندیشه سامان بخشند، مطرح بوده است. (البته گفتنی است که این سؤال بر مبنای تفکر کسانی معنا می‌یابد که قائل به حسن و قبح ذاتی افعال باشند اما کسانی که حسن و قبح را منکرند و باب هر گونه پرسشی را در مورد خدا می‌بندند و یا قدرت خداوند را پس از آفرینش محدود می‌انگارند چون یهود، واضح است که چنین سؤالی برایشان مفهوم ندارد.)

جهت پاسخ به این سؤال یاد آور می‌شود که:
با مطالعه و تأمل در ویژگی‌های مجموعه‌های کلان و منظم جهان هستی در می‌یابیم که همه پدیده‌های موجود در چارچوب طرح و حساب دقیق و بر اساس هدفی معین و حکیمانه آفریده شده و تحت تدبیر قدرتی شگفت‌انگیز به سوی آن هدف در حرکتند:

«رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» ط / ۵۰.

اما تمام سخن این جاست که هدایت ویژه خداوند در سرنوشت انسان چگونه تحقق می‌یابد؟ آیا استعداد‌های حیاتی و آگاهی‌هایی که از ناحیه خدا در وجود انسان به ودیعه نهاده شده است، برای تصمیم‌گیری اساسی و پیدا کردن راه سعادت و تکامل او کافی است؟ حقیقت این است که پاسخ منفی است زیرا:

اولاً: به جهت آن که انسان به شکل طبیعی در زندان زمان و مکان و محدودیت‌های جهان تدریجی قرار دارد، دانش تجربی و عقلانی بشر همواره قرین نقصان و خطا است و با گذشت زمان رو به سوی گسترش و تکامل نسبی پیش می‌رود و هیچ عصری نبوده که بشر قدرت تحلیل تمام رازهای جهان را داشته و دشواری‌های فکری خویش را بر طرف نموده باشد، صرف نظر از این که هر قدر دامنه آگاهی بشر توسعه یافته است پرسش‌های او نیز افزون‌تر شده است.

ثانیاً: اگر کوشش بی‌گیر انسان را در شناخت طبیعت به طور نسبی قرین موفقیت بدانیم از این نکته نمی‌توان به سادگی گذشت که بنا بر دلایل مختلف و پیچیدگی‌های لاینحل، وجود خود او از مجهولات دانش بشری و نقطه بن بست فکری دایمی است.

ثالثاً: حیات انسان نقطه آغازی دارد، لیکن در پرتو وجود روح جاویدان، ابدی و بی‌پایان است (مؤمنین / ۱۲-۱۶)؛ از این روی تلاش‌های او وقتی مثمر خواهد بود که موجب تأمین کمال حقیقی و سعادت پایدار گردد؛ چه این که اگر فردی تمام زمینه‌های آسایش زندگی هفتاد ساله‌اش فراهم

باشد اما سرمایه معنوی کارآمدی برای زندگی پایان‌ناپذیر و جبران‌ناشدنی آخرت تدارک ندیده باشد گرفتار بزرگ‌ترین خسران شده است. به عکس، اگر کسی در تمام عمر این دنیا دست‌خوش ابتلائات بوده و در کسب رضای محبوب واقعی عمر را به جهاد و تلاش سپری کرده باشد و حیات جاودانه نیکو را در پیش روی داشته باشد سعادت‌مند حقیقی است.

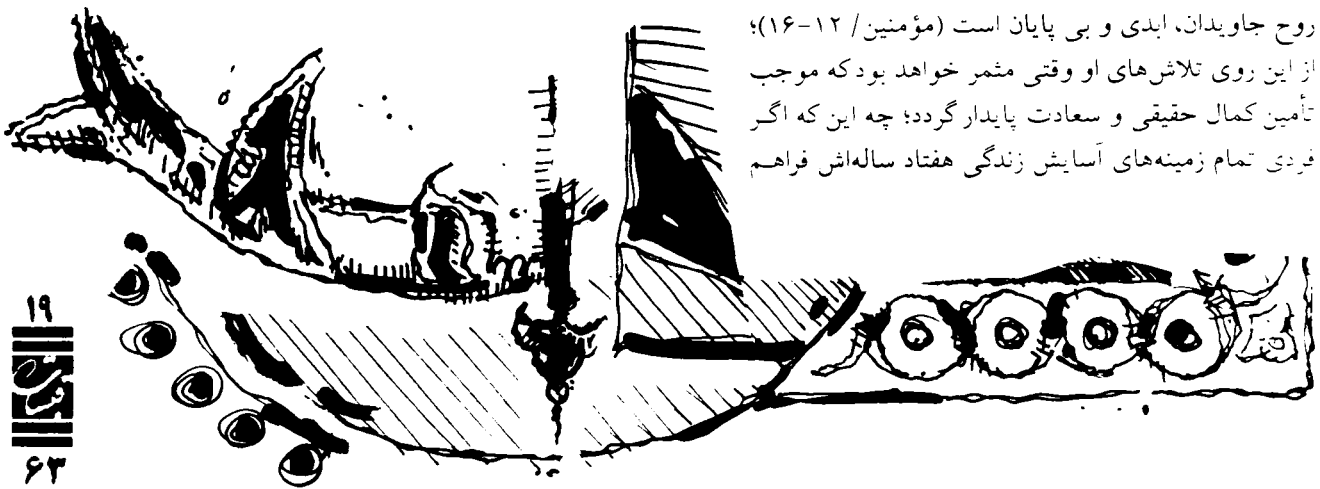
اکنون صرف‌نظر از پیام وحی، انسان هیچ‌گونه شناخت تجربی و یا عقلانی محض نسبت به حقایق جهان پس از مرگ نداشته و هیچ‌گونه پیش‌بینی خاصی در ارتباط با نیازهای ضروری این سفر طولانی و بی‌بازگشت ندارد. بدین روی جدی‌ترین سیمای ناآگاهی مطلق بشر در این جا نمودار می‌گردد.

حال اگر بپذیریم که خدای حکیم و هدف‌مند، انسان را برای رسیدن به چنین مقصد پایدار و دریافت رحمت‌های بیکران خویش آفریده است آیا می‌توان پذیرفت که طرح و نقشه‌ی کلی و راه و رسم رسیدن به آن هدف را در پیش روی او قرار ندهد؟

«و علی الله قصد السبیل نحل / ۹. و (تبیین) راه میانه و درست با خداوند است.

«ان علینا للهدی» لیل / ۱۲. بی‌گمان راهنمایی [بندگان] بر ماست.»

امیر مؤمنان علیه السلام در سخنی فلسفه بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و ظهور وحی الهی در وجود او را معرفت و عبادت خداوند بر می‌شمارد که در واقع ترسیمی از فلسفه حیات انسان و تبیینی از کمال راستین وی است. چرا که معرفت و عبادت خدا منشأ بسط وجود انسان و تعالی حیات اوست.



«فبعث الله محمدًا ﷺ بالحق ليخرج عباده من عبادة الاوثان الى عبادته و من طاعة الشيطان الى طاعته، بقرآن قد بينه و احكمه، ليعلم العباد ربهم اذ جهلوه، و ليقرؤا به بعد اذ جحدوه و ليثبتوه بعد اذ انكروه، فتجلى لهم سبحانه في كتابه من غير ان يكونوا راوه...» (۱۲) و در سخن دیگری فرمود: پیامبر اسلام را بر مردمان نادانی فرستاد که هدف آفرینش خویش را نمی دانستند و بتها را پرستش می نمودند. (۱۳)

چگونگی نزول وحی

یکی از پرسش‌های جدی بشر که ناشی از روح کنجکاو اوست، این است که می خواهد چگونگی فرآیند نزول و جای‌گیری وحی الهی جان پیامبران را بداند. خدای متعال در قرآن کریم شیوه‌های گوناگون تکلیم خداوند به پیامبران را سه نوع می‌شمارد: «و ما كان الله ليشري ان يكلمه الله الا وحيًا او من وراء حجاب او يرسل رسولًا فيوحى باذنه ما يشاء انه علىٰ حكيم» شوری / ۵۱. در این آیه یک نوع از کلام الهی به پیامبران، وحی بدون واسطه است (وحيًا) که مخاطب، کلام را مستقیماً از خداوند دریافت می‌کند. از برخی آیات مستفاد می‌شود که رسول خدا ﷺ تمام قرآن را مستقیماً از خدای متعال اخذ کرده است: «انك لتلقى القرآن من لدن حكيمٍ عليم» نحل / ۶. این نوع تکلیم دریافت فیض از ذات باری است که برای انسان در عروج معنوی و پشت سر نهادن وسایط پیش می‌آید و جان او تجلی‌گاه مصدر اول می‌گردد و بار سنگین سخن خدا بر دوش او می‌نشیند «انا سلتق عليك قولاً ثقیلاً» و حالات او متأثر می‌گردد که امام صادق علیه السلام فرمود: «ذاک اذا تجلی الله له.» (۱۴)

نوع دوم تکلیم از طریق واسطه و از فراسوی حجاب است، مانند ایجاد صدا در فضا یا درخت، که در این جا متکلم واقعی خداست و درخت مظهر کلام اوست. در این جا باید متذکر بود که منظور از این تعبیر حجاب مادی نیست. ممکن است این تعبیر کنایی باشد و ممکن است همانند تعبیر «و الله من ورائهم محیط» بروج / ۲۰ باشد.

نوع سوم، تکلیم از طریق فرشته پیک وحی است که او هم واسطه است لیکن به عنوان حامل پیام خدا. «فانه نزله علی قلبک». بقره / ۹۷. البته روشن است که جمع میان این اقسام برای یک انسان مقدور است، چرا که این تفاوت‌ها مربوط به حالات معنوی گیرنده وحی و پیوند او با مبدأ فیض است و نه فرستنده آن که کمال مطلق است. (۱۵) امام علی علیه السلام در سخن مشروحی که در پاسخ شخصی که پنداشته بود قرآن را واجد تناقض یافته و پرسش‌های خود را

به امام عرضه داشت در مورد وحی و کلام الله فرمودند: کلام خدا به گونه‌های مختلف به پیامبر می‌رسد و یک منوال نیست از این رو تعبیرات گوناگون از آن حالی از تناقضی نیست: «... و کلام الله لیس بنحو واحد، منه ما کلم الله به الرسل، و منه ما قدّقه فی قلوبهم، و منه رؤیا یریه الرسل، و منه وحی و تنزیل یتلى و یقرأ فهو کلام الله...» زمر / ۲۳

نقش فرشتگان

برخی آیات کریمه، نازل کننده وحی و قرآن را خدای متعال معرفی می‌کند: «الله نزل احسن الحديث کتاباً متشابهاً...» زمر / ۲۳ و در آیات زیادی از قرآن، فرشتگان، به ویژه جبرئیل را مُنزل قرآن معرفی می‌نماید: «قل نزله روح القدس من ربک بالحق». نحل / ۱۰۲

در این جا این سؤال پدید می‌آید که آیا قرآن را خداوند خود نازل کرده و یا وسایط و فرشتگان؟ در پاسخ می‌توان گفت: به اقتضای فرآیند عمومی توحید افعالی که قرآن کریم نمودهای گوناگون آن را مکرر مطرح نموده است، منشأ و مبدأ همه کارهای عالم و از جمله نزول قرآن، خداست؛ لیکن نامبرداری وسایط و پدیده‌های گوناگون بدین معناست که پدیدگان و عوامل، اسباب افعال خداوند هستند و هر یک در قلمروی ویژه نقش خویش را از خدا دریافت داشته و به اذن او در کار تدوین عالمند و فاعلیت آن‌ها در طول فاعلیت خدا، و امدار هستی بخش مطلق است.

بنابر این در این جا نیز می‌توان دسته‌ای از فرشتگان الهی به فرماندهی جبرئیل را پیک وحی الهی و واسطه نزول قرآن دانست. هر چند مفاد روایتی که صدوق از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کند آن حضرت به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: پیامبر از جبرئیل پرسید: «یا جبرئیل هل رأیت ربک؟ فقال جبرئیل: انّ ربی لا یرى، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله، فین این تأخذ الوحی؟ فقال: آخذة من اسرافیل، فقال: و من این یاخذة اسرافیل؟ قال: یاخذة من ملك فوّه من الروحانیین، قال: فین این یاخذة ذالک الملك؟ قال: یعدّف فی قلبه ذفأ، فهذا وحی و هو کلام الله عزّوجلّ...» (۱۶) از مفاد این روایت استظهار می‌شود که فرشته‌ای از روحانیین شخصی غیر از جبرئیل باشد.

از سوی دیگر مسکن است این دوگانگی در تعبیر را حاکی از دو گونه نزول دانست؛ چنان که دانشمندان اسلامی بدان تصریح نموده‌اند. یعنی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله وحی قرآنی را، هم بی واسطه از خدای متعال دریافت می‌داشت که این مواجهه ربانی تأثیری شگرف بر وجود آن بزرگوار می‌گذاشت، و هم به وساطت جبرئیل قرآن را پذیرا می‌شد که این نوع وحی بالنسبه آسان بود. به بیان دیگر این

تفاوت‌ها با توجه به حالات گوناگون گیرنده‌ی پیام ملحوظ می‌بود، وگرنه فرستنده حقیقی وحی در همه حال خدای متعال است. (۱۷)

مهبط و مقصد وحی

وحی بر چه کسی نازل شده است، پیامبر یا مردم؟ منشأ این پرسش نیز دو دسته از آیات است که در دسته‌ای از آن‌ها تصریح گردیده است که دریافت‌کننده و گیرنده واقعی وحی قرآنی پیامبر اکرم ﷺ است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا... آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ...» محمد/ ۲. در عین حال آیات دیگری اشاره دارد که قرآن بر مردم نازل شده است: یا «إِنَّمَا النَّاسُ قَد جَاءَكُم بِرَهَانٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا...» نسا/ ۱۷۴. در تحلیل این دو گونه آیات می‌توان به این موضوع رهنمون شد که گیرنده مستقیم وحی قرآنی شخص رسول‌الله ﷺ بوده است و هیچ آیه‌ای از قرآن به طور مستقیم از سوی خدا به هیچ فرد دیگری نازل نگردیده و تنها روان پاک پیامبر ﷺ ظرف نزول وحی و امین سر خداوندی است. شک نیست که مردم مقصد نهایی وحی قرآنی‌اند و هدف همان است که وحی الهی به آن‌ها برسد و منظور از نزول به سوی مردم نیز همین است؛ لیکن آنان تنها در پرتو وجود رسول خدا ﷺ و ابلاغ و تلاوت ایشان متن مقدس قرآن را دریافت می‌نمودند و در حقیقت، قرآن به وساطت پیامبر بر آنان نازل شده است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...» نحل/ ۴۴؛ هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته...» جمعه/ ۲

بر اساس مطلب ذکر شده روشن می‌شود، آنچه که در برخی آثار تحت عنوان: «آیاتی که بر زبان صحابه جاری شده است» سخن رفته، ناستوار و برخلاف منطق وحی قرآنی و خردمندی است (۱۸)

وحی قرآنی، نزول اجمالی و نزول تفصیلی

بنا بر روایات متواتر و قطعی تاریخ، آیات و سوره‌های قرآن مجید بر خلاف کتب پیشین الهی یک باره نازل نشده، بلکه با آغاز بعثت پیامبر اکرم در ۲۷ رجب شروع و در طول دوران رسالت به اقتضای پیشرفت نهضت اسلام و نیازهای عینی جامعه به تدریج کامل گردید. وجود ناسخ و منسوخ، عام و خاص، اسباب و زمینه‌های نزول گواه این معناست. این موضوع امری نو و بی سابقه می‌نمود و دستاویزی برای بهانه‌گیری و اعتراض مخالفان و معاندان پیامبر اسلام به شمار می‌آمد: «و قال الذین کفروا لولا نُزِّلَ علیه القرآن جملةً واحةً...» فرقان/ ۳۲. با این همه در آیاتی از قرآن شریف ملاحظه می‌کنیم که نزول قرآن را مربوط به ماه رمضان

می‌داند و حتی در پاره‌ای از آیات، شب نزول آن را نیز معین کرده است: «شهر رمضان الذی أنزل فیہ القرآن» بقره/ ۱۸۵؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» قدر/ ۱؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبْرُكَةٍ» دخان/ ۳ استمرار یا ختم وحی؟

در قرآن کریم به صراحت اظهار شده است که: «ماکان محمد اباً احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیء علیماً» احزاب/ ۴۰ خاتم از ختم، چنان که ابن فارس تصریح دارد، به معنای پایان دادن به چیزی است. (۱۹)

در آیات دیگر هم فراوان این مضمون به چشم می‌خورد که: «ان هو الا ذکر للعالمین» مفاد این آیات آن است که آیین اسلام آخرین سلسله ادیان الهی و آیینی جهان شمول است، با این وصف جهان شمولی، مجالی برای ظهور پیامبر و شریعت دیگر باقی نمی‌ماند. امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید: «ارسله علی حین فتره من الرسل و تنازع من اللسن ففق به الرسل و ختم به الوحی» (۲۰) فجاهد فی الله المدبرین عنه و العادلین به؛ «خداوند پیامبر را پس از یک فترت بعد از پیامبران گذشته فرستاد، هنگامی که در میان مردم منازعات بسیار افتاده بود، او را در پی رسولان پیشین مبعوث نمود و به او وحی را پایان بخشید، و او نیز با کسانی که به حق پشت کرده و از آن روی بر تافته بودند به جهاد پرداخت.»

ممکن است گفته شود: اگر نبوت و وحی تشریحی مستند به ضرورت عقل است، پس حکمت انقطاع آن چیست؟ و آیا انقطاع وحی مستلزم قطع فیض و رحمت ویژه الهی نیست؟

دانستیم مفاد برهان ضرورت وحی تشریحی این است که جامعه بشری از طریق پیام هدایت، نقصان بینش‌های بنیادی خویش را برطرف نماید و حجت الهی بر همگان تمام شود. از این روی به خاطر این که در دوران‌های گذشته بشر به یک سطح از شرایط فرهنگی اجتماعی مطلوبی نرسیده بود که توان حفظ و حراست پیام آسمانی را عهده دار گردد و به قصور و تقصیر کتاب‌های الهی تحریف یا نابود می‌شد؛ و از سوی دیگر اجتماع انسانی در روند تکاملی خود همواره مواجه با نیازهای جدید و روابط پیچیده می‌گردید؛ بالطبع به تناسب این مقتضیات و ضرورت‌ها خداوند شریعتی جدید می‌فرستاد لیکن وقتی جامعه انسانی به مرحله‌ای از بلوغ فکری و رشد فرهنگی رسید که پذیرای اخذ و فهم نقشه‌ی کلی مسیر زندگی گردید و واجد استعداد نگهداری قانون اساسی الهی شد و در پرتو تفکر خلاق (اجتهاد) خویش توانست جزئیات و فروعاتی را که به مرور زمان و

پیشرفت اجتماعی پدید می‌آید در پرتو خطوط اساسی شریعت کشف و استنباط نماید؛ آیا ضرورتی برای تجدید شریعت باقی می‌ماند؟ وقتی پذیرفتیم - در پرتو دلایل حقانیت وحی - وحی محمدی ص دفتر کامل راهنمای وجود انسان است که از سوی آفریدگار حکیم و عالم به تمام نیازهای انسان و به اقتضای سرشت تغییرناپذیر او فرستاده شده است، و تحریف ناپذیری ابدی آن تدبیر و تضمین شده است. واضح است که ضرورتی بر تکرار شریعت نخواهد بود.

با توجه به نکات یاد شده روشن می‌شود که پایان یافتن وحی نبوی به هیچ روی به معنای قطع فیض الهی نیست. به حسب اعتقاد شیعه، عترت پیامبر خاتم ص و امامان معصوم ع که عدل جدایی‌ناپذیر قرآنند، بر خوردار از نوعی آموزه غیبی معارف الهی به وسیله فرشتگان می‌باشند که به «تحدیث» نامبردار است. ^(۲۱) از این روی، این سخن که «با بسته شدن دفتر نبوت به مهر خاتمیت، شخصیت هیچ کس پشتوانه سخن او نیست. از همه حجت می‌خواهند جز از پیامبر که خود حجت است»، ^(۲۲) انکار امامت امامان معصوم پس از پیامبر است که سخنی مردود است و این مجال جای ذکر دلایل امامت نیست.

نقش امامت منصوب و مؤید به وحی تسدید و عصمت (انبیا/۷۳)، در تفکر شیعی به عنوان حافظ صیانت قرآن از دگرگونی و عینیت معارف الهی، همواره مورد نیاز است و هرگز جامعه انسانی در مسیر تکامل خویش از آن بی نیاز نخواهد بود. این همه، به رغم ترسیم ناسره‌ای است که دین را آمیخته به نقصان دانسته، آن را نیازمند تکمیل توسط تجربه‌های پیامبران جدید یعنی آدمیان متعارف در گذر زمان می‌داند. در خور است که در این باره تصویر علی بن ابی طالب ع از کمال شریعت و ختم وحی آفریدگار عالم به همه اسرار را ملاحظه کنیم: «ام انزل الله سبحانه دیناً ناقصاً فاستعان بهم علی إمامه! ام كانوا شركاء له، فلهم ان يقولوا و علیه ان یرضی؟ ام انزل الله سبحانه دیناً تاماً فقصر الرسول ص عن تبلیغه و ادائه، و الله سبحانه یقول "ما قرطنا فی الكتاب من شیء و فیه تیبانٌ لکل شیء، و ذکر ان الكتاب یصدق بعضه بعضاً و انه لا اختلاف فیه فقال سبحانه: «ولو كان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً» «و ان القرآن ظاهره انیق و باطنه عمیق لاتنفی عجائبه و لاتنقضی غرائبیه و لاتکشف الظلمات الا به» ^(۲۳) یا این که خداوند دین ناقصی فرو فرستاده، در تکمیل آن از آنان استمداد جسته است؟ یا آن‌ها شریک خدایند که حق دارند بگویند و بر خدا لازم است بر آن رضا دهد؟ یا این که خداوند

دین را کامل فرستاده اما پیامبر در تبلیغ و ادای آن کوتاهی ورزیده است؟ با این که خداوند می‌فرماید: در قرآن از هیچ چیز فروگذار نکرده‌ایم؛ و نیز می‌فرماید: در قرآن بیان همه چیز آمده است. و یاد آور شده است که آیات قرآن یکدیگر را تصدیق می‌کنند و اختلافی در آن وجود ندارد چنان که می‌فرماید: «اگر قرآن از ناحیه غیر خدا بود اختلافات فراوانی در آن می‌یافتند».

قرآن ظاهری زیبا و شگفت‌انگیز و باطنی ژرف و پر مایه دارد؛ شگفتی‌های آن فانی نگردد و اسرار نهفته آن پایان‌پذیرد. هرگز تاریکی‌های جهل و نادانی جز به آن برطرف نمی‌شود.

در این نگاه ارزشمند سر خاتمیت به اقیانوس بی‌کران دفتر معرفت وحی قرآنی باز می‌گردد که استعداد پاسخ‌گویی به پرسش‌های ابنای بشر در گستره زمان و پهنه زمین را واجد است، نه بی‌نیازی و رهایی عقل از شریعت انبیا که برخی تفوه کرده‌اند:

«با ختم نبوت، عقل نهایت آزادی را پیدا می‌کند و شخصیت هیچ کس حاجب دلائل عقلی و تجربی و قانونی نمی‌شود. آزاد بودن یعنی آزاد بودن عقل از عوامل مافوق و مادون عقل. به منزله امری مافوق عقل می‌آید تا با پیام‌ها و تکالیف خود آدمی را از عوامل پست و مادون عقل رها سازد آن‌گاه با خاتمیت خویش، عامل مافوق را هم بر می‌دارد، و طناب گهواره عقل را از دو سو می‌گشاید و طفل عقل را که اینک بالغ و چالاک شده آزاد می‌گذارد تا بر پای خود برخیزد و بایستد و برود و بدود و بپرد» ^(۲۴)

اما سخن علی ع آن است که خداوند با فرستادن قرآن محمدی در چهره‌هایی از معارف را به روی بشریت گشوده است که هرگز به پایان نمی‌رسد و انسان نیز هیچ‌گاه از آن بی‌نیاز نخواهد بود. معارفی از آغاز عالم و فرجام آن، از تاریخ و هستی و انسان و از سنت‌ها و نظام‌های هستی و از غیب و شهود جهان و... که توسن اندیشه انسان بدون استمداد از قرآن در خیال خویش نیز به آن معارف دسترسی نمی‌یابد. ^(۲۵)

در عبارت‌های دیگری گویا سخن امام در پاسخ کسانی است که کار خدا را با کار آدمیان قیاس کرده و می‌گویند: «پیامبر اگر عمر بیشتری می‌یافت قرآن بیش از این می‌شد که هست...» ^(۲۶)

«کامل‌تر شدن دین، لازم‌هش کامل‌تر شدن شخص

پیامبر ﷺ است که دین خلاصه و عصاره تجربه‌های فردی (درونی) و جمعی (بیرونی) اوست. این کامل‌تر شدن ناظر به اكمال حداقلی است نه حداکثر، اما حداکثر ممکن در تکامل تدریجی و بسط تاریخی بعدی اسلام پدید خواهد آمد. اینک در غیبت پیامبر هم باید تجربه‌های درونی و برونی پیامبرانه بسط یابند و بر غنا و فربهی دین بیفزایند. اسلام در طول تاریخ با این افزوده‌ها پخته‌تر، پرورده‌تر و فربه‌تر شده است ...» (۲۷)

می‌فرماید: و انزل الیکم الكتاب تبیاناً لکل شیء، و عمر فیکم نبیة ازماناً حتی اکمل له و لکم - فی انزل من کتابه دینه الذی رضی لنفسه، و انهی الیکم - علی لسانه - محابته من الاعمال و مکارهه و نواهیة و اوامره و الق الیکم المَعذرة و اتخذ علیکم الحجة ... (۲۸)

بر شما کتابی نازل کرد که روشنگر همه چیز است، پیامبر را تا آن هنگام در میان شما قرار داد که برای او و شما آیینی را که مورد رضای خویش است و کتاب آسمانی اش بازگو می‌کند تکمیل نماید.

اوامر و نواهی خدا و آنچه مورد خشنودی و نارضایتی او بود با زبان وی بیان فرمود. راه عذر را بر شما بست و حجت را بر شما تمام کرد.

و در سخن دیگری در مورد کمال قرآن، نورانیت و ارتباط وثیق اكمال شریعت با رحلت پیامبر خاتم و ختم وحی فرمود: فالقرآن أمرٌ زاجرٌ و صامتٌ ناطقٌ حجة الله علی خلقه أخذ علیہ میثاقهم، و ارتهن علیهم انفسهم. اتم نوره، و اکمل به دینه و قبض نبیة ﷺ و قد فرغ الی الخلق من احکام الهدی به. فطمعوا منه سبحانه ما عظم من نفسه فانه لم یخف عنکم شیئاً من دینه و لم یترک شیئاً رضیه او کرهه الا جعل له علم بادیا و آیه محکمة تزجر عنه او تدعوا الیه، قرصاه فیما بقی واحد، و سخطه فیما بقی واحد واعلموا انه ان یرضی عنکم بشیء سخطه علی من کان قبلکم، و لن یسخط علیکم بشیء رضیه ممن کان قبلکم؛ (۲۹) قرآن فرمان دهنده‌ای بازدارنده است؛ خاموشی گویا است، حجت خدا بر مردم است. خداوند پیمان عمل به قرآن را - با فطرت - از بندگان گرفته و آنان را در گرو دستورات آن قرار داده است. نورانیت آن را تمام، و دینش را با آن کامل ساخته است. هنگامی پیامبرش را از این جهان برد که از احکام و هدایت قرآن به خلق فراغت یافته بود. بنابراین خداوند را آن گونه بزرگ شمارید که خود خواسته. چرا که خداوند چیزی از دینش را بر شما مخفی نداشته، و هیچ مطلبی که مورد رضایت و یا ناخشنودیش باشد نیست جز آن که نشانه‌ای روشن و آیه‌ای محکم که از آن منع یا به آن دعوت کند، برایش قرار داده

است. پس خشنودی و خشم و قانون او در گذشته و حال آینده درباره همه یکی است. آگاه باشید که خداوند هیچ گاه از شما خشنود نمی‌شود به کاری که بر پیشینیان به خاطر آن خشم گرفته و هرگز بر شما خشمگین نمی‌شود بر کاری که نسبت به آن کار از پیشینیان خشنود می‌شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک. طور، ۳۳ - ۳۴، هود، ۱۳، یونس، ۳۸، بقره ۲۳-۲۴، اسراء، ۸۸، نساء ۸۲.
۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲. و همین مضمون، مفید، اختصاص، ص ۱۶۵.
۳. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۸۰ (چاپ انتشارات علمیه، تهران)، نیز طوسی، امالی، ص ۵۲۳.
۴. مقایس اللغة، ماده‌ی و، ح، ی.
۵. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان ج ۶، ص ۲۶۱؛ ج ۱۴، ص ۳۳۴، جواد آملی، تفسیر موضوعی ج ۷، ص ۱۴۹.
۶. علامه طباطبایی، همان، ج ۱۶، ص ۱۰.
۷. رشیدرضا، تفسیر المنار، ج ۷، ص ۲۴۷.
۸. رشیدرضا، همان، ج ۸، ص ۷-۳۴.
۹. مجله فراراه، ش ۱، ص ۲۰، ۲۲، ۲۴، نیز کیان، ش ۵۴، مصاحبه با ابوزید، ص ۸.
۱۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.
۱۱. نهج البلاغه خطبه ۱۹۱.
۱۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.
۱۳. نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۰.
۱۴. صدوق، توحید/ ۱۱۵، علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۵۶.
۱۵. تفسیر موضوعی ۳/۲۵۰.
۱۶. صدوق، التوحید، ص ۲۶۴.
۱۷. سید محمد حسینی تهرانی، مهر تابان، ص ۲۱۰، نقل از علامه طباطبایی
۱۸. سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، نوع دهم.
۱۹. مقایس اللغة، ماده‌ی ختم.
۲۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.
۲۱. کلینی، اصول کافی، کتاب الحجة باب ان الائمه علیهم السلام محدثون.
۲۲. سروش، بسط تجربه نبوی، ص ۲۷.
۲۳. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸.
۲۴. سروش، بسط تجربه نبوی، ص ۱۴۱.
۲۵. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۸.
۲۶. مجله کیان، آذر ۱۳۷۶، ص ۸-۱۰، بسط تجربه نبوی، ص ۱۰۶.
۲۷. سروش، بسط تجربه نبوی ص ۲۴-۲۷.
۲۸. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۶.
۲۹. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۳.